

انحطاط فن دروغگوئی

این مطلب از کتاب شرط بندی دو میلیاردی ترجمه آقای کاظم عمادی (تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۳) نقل شده است. از اینکه نتوانستیم با آقای عمادی تماس بگیریم و اجازه ایشان را کسب کنیم، پوزش می خواهیم.

چیستا

(مارک تواین این شرح را به انجمن تاریخ و باستان‌شناسی هارتفورد تقدیم کرده است)

انتقاد می‌کنم اطمینان دارم که بیشتر برای ستایش کردن شماسنت تا برای مخالف خوانی. هیچ حقیقتی از این مسلم تر وجود ندارد که: در بعضی مواقع دروغ گفتن ضروریست. پس - نتیجه چنین می‌شود که بدون احتیاج بتوضیح بیشتری، در این قبیل مواقع دروغ فضیلتی بشمار می‌رود. هیچ فضیلتی ممکن نیست بدون پرورش دقیق و مرتب بسزحد کمال برسد. پس تردیدی نیست که دروغ بایستی در مدارس، در کانون خانوادگی و حتی در روزنامه‌ها تعلیم داده شود.

از یک دروغگوی جاهل و بیسواد درقبال یک دروغگوی بااطلاع و مجرب چه کاری ساخته است؟ مثلاً من درقبال مستر... که یک مرد قانون دانی است چه ارزشی دارم؟ آنچه برای ما ضروریست دروغ عاقلانه است و من گاهی فکر می‌کنم که خیلی بهتر و مطمئن تر است که انسان اصلاً دروغ نگوید تا اینکه بوضع جاهلان‌ه‌ای دروغ بگوید. یک دروغ ناشیانه و غیرعلمی غالباً به اندازه یک حرف راست ملال انگیز

مقدمتاً، من ادعا نمی‌کنم که رسم و عادت دروغگوئی دچار انحطاط یا انقطاعی شده است. خیر، زیرا دروغ بعنوان یک مسلک و فضیلت ابدی و جاودانی است. دروغ که یکتوی تفریح و سرگرمی و یک تسلیت و دلداری و ملجأ و پناهی در بدبختی و بهترین و شفیق ترین دوست نوع بشر است بی زوال و سرمدیست و تادنیاً دنیاست ممکن نیست از صفحه زمین رخت بر بندد. شکایت من فقط مربوط به انحطاط در فن دروغگوئی است. هیچ انسان خوش قریحه و باذوقی نمی‌تواند دروغ‌های زشت و زمخت این ایام را بشنود و از فاسدشدن یکچنین فن ظریف غمگین نگردد. در حضور شما پیران کهنه کار، طبعاً من موضوع را با احتیاط مورد بحث قرار می‌دهم چه این درست مثل این است که دخترپیری بخواهد به ماما‌های کلیبی درس دایگی بدهد. آقایان شایسته من نیست که از شما انتقاد نمایم، شما تقریباً همه سرور من هستید و از این نظر سمت استادی بر من دارید بنابراین اگر می‌بینید که اینجا یا آنجا از شما



نمی شود. کسیکه مسلماً راستگو باشد مخلوق محال و ممنوعی است چنین کسی وجود ندارد و هرگز هم وجود نداشته است. مسلماً کسانی هستند که خیال می کنند هرگز دروغ نمی گویند. ولی بهیچوجه چنین نیست. جهالت آنها یکی از ننگین ترین موضوعات تمدن دروغی ما است. همه کس دروغ می گوید، در هر روز و هر ساعت، در خواب و بیداری، در عزا و شادی. اگر زبان حرکت نمی کند دست ها و پاها و چشم ها و رفتار قصد فریب دارند حتی موعظه های مذهبی.

در کشور دور دستی که سابقاً در آنجا بسر می بردم خانم ها عادت داشتند که بهانه دلپذیر دید و بازدید سری به همه جا بزنند. و وقتی به خانه برمی گشتند فریادی از خوشحالی برآورده می گفتند

است.

حال بیستم فلاسفه در این باب چه می گویند این ضرب المثل قدیمی را بیاد آورید که:

بچه ها و دیوانگان همیشه راست می گویند. پس مفهوم مخالف آن این است که اشخاص بالغ و عاقل هرگز راست نمی گویند. پارکمن مورتخ در یکجا ادعا می کند: «اصل راستی ممکنست بیلافت و سفاهت بیانجامد.» در جای دیگری از همان فصل می گوید: «این حقیقت قدیمی است که راستگویی همیشه خوب نیست. کسانیکه با یک وجدان فاسد سعی می کنند این اصل را نقض نمایند حقایق خطرناکی هستند.» این بیان درست و متینی است. هیچکس نمی تواند با کسیکه عادتاً راست می گوید زندگی کند. اما خدا را شکر که هرگز چنین کسی پیدا

که: «ما به شانزده جا سرزدیم که در چهارده جا هیچکس منزل نبود.» این یک جمله معمولی برای بیان این مطلب بود که اشخاص از منزل خارج شده بودند و طرز گفتن حاکی از مسرت شدیدی بود. میل معمول دیدن این اشخاص، چهارده نفر اولیه و دو نفر بعدی (که از ملاقات آنها خوشوقت نبودند) دروغی بشکل عادی و ملایم بیش نبود. حال این دروغ قابل بخشایش است؟ البته صدالبته. این دروغ زیبا است، نجیبانه است زیرا هدف و منفعت دیگری جز لذت بخشیدن به شانزده نفر ندارد.

انسان راستگوقرص و محکم، صریحاً می گفت که هیچ احتیاجی بدیدن این اشخاص نداشته است. ولی چنین آدمی خراست و زحمت کاملاً بی لزومی برای خود فراهم خواهد کرد. خانم های این مملکت چنین بودند ولی هیچ نترسید. آنها هزار شیوه دلپذیر دروغگوئی می دانستند که دلربایشان بدانها تلقین می کرد. پس بگذارید اشخاص دروغ بگویند.

مردهای این کشور دور دست همه بدون استثناء دروغگو بودند. حتی احوالپرسی آنها هم دروغ بود. زیرا آنها اصلاً رغبتی به دانستن حال و احوال شما نداشتند مگر آنهایی که عمه جات فوت و مأمورین تشییع جنازه بودند.

همچنین غالب اوقات در موقع جواب دادن به این سؤال هم دروغ می گفتند و قبل از جواب دادن هیچ بررسی کاملی از وضع تندرستی خود نمی کردند بلکه سرسری جوابی می دادند که تقریباً هم همیشه دروغ بود. مثلاً شما بیک مأمور تشییع جنازه دروغ گفته و

به او می گفتید که حال شما چندان خوب نیست این دروغ بسیار مستحسن بود زیرا برای شما هیچ قیمتی نداشت ولی طرف را بی اندازه خوشحال می کرد. اگر یک خارجی به دیدار شما می آمد و مزاحم شما می شد، با حرارت تمام بدو می گفتید: «از زیارت شما بسیار مشغوفم» و حال آنکه در ته قلب می گفتید:

«دلم می خواست چنگ آدم خواران آفریقا افتاده بودی و الساعه موقع خوردنت رسیده بود.» و وقتی می خواست برود با تأسف می گفتید: «باین زودی تشریف می برید!» و به کلام خود می افزودید:

«بامید دیدار!» ولی در این مورد هیچ چیز بدی وجود نداشت. این حرف ها نه کسی را گول می زد و نه احساسات کسی را جریحه دار می کرد. و برعکس اگر حقیقت را می گفتید هر دو بدبخت می شدید.

من فکر می کنم که این دروغگوئی مؤدبانه فن دلپذیر و ظریفی است که باید پرورش داده شود.

عالی ترین درجه ادب به جز بنای مجللی نیست که از سر تا بن از یک مشت دروغ های دلچسب و بی آزار ساخته شده و با لطف و ظرافت منظم و مزین گردیده.

آنچه مرا زیاد اندوهگین می کند تفوق روزافزون راستی بیرحمانه است پس آنچه در قدرت داریم برای ریشه کن کردن آن به کار برسیم. یک راست کدورت آور بیشتر از یک دروغ کدورت آور نمی ارزد. بنابراین هیچ کدام را نباید بر زبان آورد کسی که راست ملالت انگیز بر زبان می آورد ولو اینکه برای نجات زندگانش باشد، بایستی فکر کند که زندگانی او آنقدر هم ارزش نجات دادن ندارد. کسی که دروغی می گوید برای اینکه به بیچاره ای خدمتی انجام دهد کسی است که فرشتگان مسلماً درباره او خواهند گفت: «درود به این قهرمان! او خودش را بزحمت می اندازد برای آنکه همسایه اش را از زحمت نجات دهد! این دروغگوئی بلندهمت آمرزیده باد!».

از جمله دروغ های معمولی دیگر دروغ سکوت است و آن عبارت از کار خطائی است که کسی ما را بدان واداشته درحالی که فقط سکوت را حفظ کرده و حقیقت را پنهان داشته است. بسیاری از راستگویان عادی در این سراسیمی می لغزند و خیال می کنند که

وقتی سکوت را حفظ کنند دروغ نمی گویند.

در این کشور دور دست که من در آن زندگی می کردم با بانوی خوش قریحه و نجیب و بلند همتی مرادوه داشتم روزی که در منزل او ناهار می خوردم این تفکر کلی را که همه ما دروغگو هستیم برای او شرح دادم. خانم تعجب کرده گفت: «چطور همه دروغگو هستند؟» صادقانه جواب دادم: «همه بدون استثنا» وی کمی آزرده خاطر شده گفت:

— «آیا مرا هم جزو این عده حساب می کنید؟»
پاسخ دادم: «البته، حتی فکر می کنم که شما در بین این عده مقام ارجمندی دارید.»

وی گفت: «هیس! بچه ها رسیدند.» و به ملاحظه بچه ها موضوع صحبت را تغییر داد و از مسائل دیگری صحبت کردیم. اما همینکه بچه ها خوابیدند خانم دوباره رشته سخن را بدست گرفت و گفت:
— من ترتیبی در زندگانی خود داده ام که هرگز دروغ نگویم و هرگز از این ترتیب ولو برای یک دفعه تخطی نکرده ام به او گفتم:

— «من نمی خواهم شخص بی ادبی باشم اما حقیقتاً از وقتی که ما اینجا هستیم شما لاینقطع دروغ گفته اید و این وضع خیلی اسباب زحمت من شده زیرا بدان معتاد نیستم» از من خواهش کرد که یک نمونه، فقط یک نمونه از دروغگوئی او را نشان بدهم و آنگاه گفتم: «بسیار خوب. این دو برگ کاغذ چایی است که متصدیان بیمارستان او کلند توسط پرستاری که برای مواظبت نوه تان به اینجا آمده بود فرستاده اند.

در این برگ همه نوع پرسش از وضع رفتار این پرستار که بیمارستان برای شما فرستاده قید شده است از قبیل اینکه آیا پرستار در موقع نگهداری بخواب رفته است؟ آیا هرگز از انجام وظائف خود غفلت کرده است؟ و از این قبیل و در آگهی از شما خواهش شده است که پاسخهای شما خیلی دقیق و روشن باشد، زیرا حسن خدمتگزاری مستلزم این است که پرستار در

صورت غفلت فوراً جریمه و تنبیه شود.

شما بمن گفته اید که از این شخص کاملاً راضی هستید و او هزار حسن و یک عیب دارد ولی بمن گفتید که هرگز نتوانسته اید او را وادار کنید موقعی که کودک را روی صندلی سردی دراز کرده اقلأ تا نیمه بدنش را پپوشاند.

شما این دو برگ پرسش را پر کرده و به مریضخانه بدست خود پرستار فرستاده اید. به این پرسش چه پاسخ دادید؟

آیا سرزنشی متوجه پرستار هست که در نتیجه غفلت او بچه زکام شده باشد.

در اینجا در کالیفرنیا هرکاری را با شرط بندی فیصل می دهند.

من با شما ده دلار در مقابل ده سانتیم شرط می بندم که شما در جواب خود دروغ گفته اید.» خانم گفت:

— خیر، من جای جواب را سفید گذاشته ام.
— صحیح است. شما دروغ خاموش گفته اید و اجازه داده اید که فرض کنند هیچ شکایتی از پرستار ندارید.

خانم جواب داد:

— اوه! شما این را دروغ می دانید! من چطور می توانستم این تنها عیب پرستار را مکشوف کنم؟ این دیگر «خیلی خوشونت بود». به او پاسخ دادم برای انجام خدمت نباید از دروغ گفتن باک داشت.

نیت شما خیر بوده ولی قضاوت شما غلط بوده است. و این کم تجربگی شما را می رساند اکنون ببینید نتیجه این اشتباه غیرعمدی چیست.

شما می دانید که ویلیام کوچولو بسختی مریض و دچار مخمלק است و بهمین منظور از بیمارستان تقاضای اعزام یک پرستار برای مواظبت او نمودید و تمام اهل خانه که از خستگی به جان آمده بودند از دیروز توانستند بآرامی بخواب روند و بچه را باکمال

اطمینان بدست این پرستار سپرده‌اند و هرگاه تا فردا شما اقدامی نکنید ما باهم برای دفن بیجه خواهیم رفت.

اما دیگر خانم گوشش به حرفهای من بدهکار نبود.

و پیش از اینکه صحبت من به نیمه برسد سوار اتومبیل شده و با سرعت سی میل در ساعت به طرف خانه ویلیام رفت تا هر قدر بتواند در نجات کودک کوشش نماید و آنچه راجع به پرستار غافل می‌داند ابراز دارد اما همه اینها بی‌ثمر بود زیرا ویلیام اصلاً مریض نبود و من دروغ گفته بودم.

ولی معهدا همانروز خانم یک سطر نوشته و برای پرکردن جای سفید پرشش نامه به بیمارستان فرستاد و سعی کرد حتی المقدور در پاسخش دقیق باشد.

پس ملاحظه می‌کنید که خطای این خانم دروغ گفتن نبوده بلکه دروغ ناشیانه گفتن بوده است او بخوبی می‌توانست هم حقیقت را بگوید و هم با دروغ دلیلی پرستار را تقدیر نماید.

مثلاً می‌توانست بنویسد:

«از یک نقطه نظر این شخص قابل تقدیر است بدین معنی که وقتی کشیک می‌دهد خروخر نمی‌کند».

بدین ترتیب با یک دروغ کوچک تملق آمیز تأثیر سوء یک حقیقت تلخ و ضروری را می‌توان از بین برد.

دروغگونی جنبه عمومی دارد.

ما همه دروغ می‌گوییم و همه باید دروغ بگوییم. پس عقل و تدبیر به ما حکم می‌کند که دروغ را از روی حزم و احتیاط بگوییم و برای یک هدف عالی نه

برای یک منظور پست و زاینبخش دروغ بگوییم و برای خیر و سعادت دیگران نه برای خیر خودمان دروغ بگوییم و از روی صفای نفس و عطفوت و نوع دوستی دروغ بگوییم نه از روی خشونت و شرارت و خیانت و با طرز دلدیز و دلچسبی دروغ بگوییم نه با خشکی و خشونت و تشدد، با شجاعت و صداقت و صراحت و با گردن خدنگ دروغ بگوییم نه با خجالت و حجب و وحشت.

بدین ترتیب می‌توانیم از راستگونی آزردهنده و مخربی که نزدیک است کشور ما را به ویرانی کشد خلاص شویم.

بدینسان ما بزرگ و نیکوکار و زیبا و سزاوار سکونت در دنیایی خواهیم شد که طبیعت نیکوکار هم خودش همیشه دروغ می‌گوید.

اما من یک نوچه و شاگرد ناچیزی در این فن بیش نیستم.

من نمی‌توانم در این مورد خود را به مقام اعضاء آن انجمن برسانم.

(مارک تواین این مقاله را بانجمن تاریخ و باستان‌شناسی هارتفورد تقدیم کرده است).

از شوخی گذشته به نظر من سزاوار است که در این موضوع مطالعه دقیق نمایم که چه دروغ هائی ترجیح داشته و مفیدتر است.

زیرا ما همه باید دروغ بگوییم و درحقیقت همه دروغ می‌گوییم و نیز معلوم کنیم که از چه دروغ هائی باید پرهیز نماییم و به نظر من این بهترین موضوعی است که می‌توانم با نهایت اطمینان به آن انجمن محرب که اعضایش در این فن استخوان خورد کرده‌اند پیشنهاد کنم.

وقتی زندگی برایت دشوار می‌شود، سعی کن برای کسی که زندگی در نظرش سخت‌تر است کاری بکنی. آن وقت خواهی دید چقدر آسوده‌تری شده‌ای.